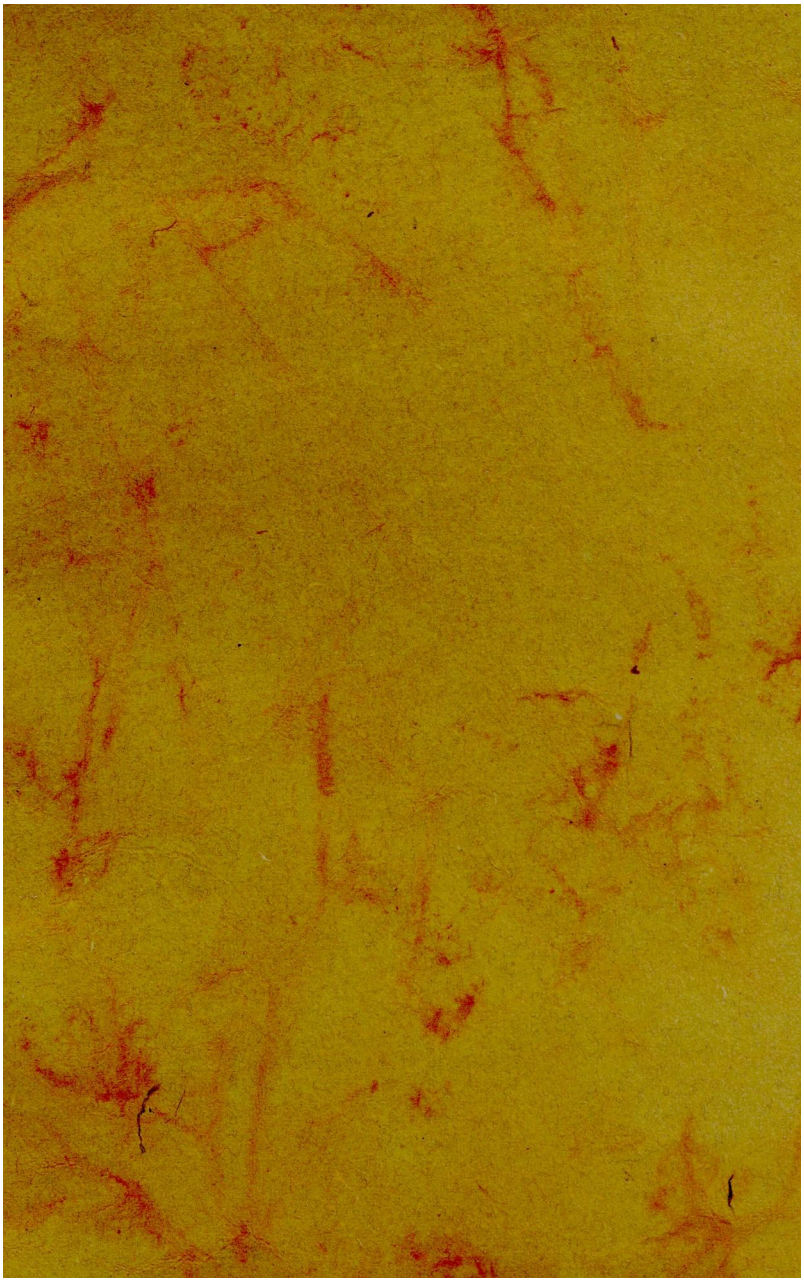

شرح دیوان ظهوری

JAMIA HAMDARD
CENTRAL LIBRARY NEW DELHI
ACC. NO. 2183
Date 30.6.04

HAKIM AJMAL KHAN CENTRAL LIBRARY NEW DELHI

مخطوطات جموی کلکشن
۱۱۳
ادبیات فارسی
2183
30.6.04

بسم الله الرحمن الرحیم

آنکه خواهد داشت فردا رحمتش دیوانِ ما کشته و سفش آفتابِ مطلع دیوانِ ما
یعنی شخصی که فردا در دیوان ما رحمت او خواهد بود وصف او آفتاب مطلع
دیوان ما شده است یعنی دیوان که مراد از کتاب است که کتاب بوصف
او روشن شده دیوان بمعنی کچهری است دیوان دار بمعنی صاحب کچهری که
حساب جزو و کل تعلق بدو دارد مراد از رحمت الهی م از گل جنت گریبان
اجتنابی میکند خارِ کوی اختلاطی کرده با دامان ما از کوی کوی معشوق
مراد است و اختلاط بمعنی آمیزش یعنی گریبان با خواهش گلهای بهشت ندارد
و خار دامنگیری باشد م عرصه بستان نیرد دی هوای خویش را کرمی آمد بکار
لوشته زندانِ ما عرصه بستان که عبارت از همین باغ و بستان باشد

هوای خود را برای این پرورش نموده است میداند که ظهوری در زندانی
اسیرستان زندان باغ و بهاریست اگر نسیم خود بطریق تحفه بفرستم شاید
پسند او باشد م صد فراغ و عیش را در ذله بندی داشتیم ش کشته بر خوان جگر
داغ کسی مهمان ماش یعنی صد عیش و طرب را برای ذله بندی یعنی چیدن
خوشیها و نعمتهای الوان مقرر کرده ام که غم و داغ معشوق بر خوان جگر ما
شده است که مهمانی لایق آرایش و هند م گریه خوش رنگین بساطی چیده در
بازار شوق ش بیکدیگر یاقوت تر از پنجه مرجان ماس یعنی گریه ما جواهر فروشی است
که بساط رنگین جواهر در بازار سو چیده چرا که از پنجه مژگان ما همه یاقوت تر
و ابدار بر می آید یعنی دل چاکان لعل جواهر بیش بهاست و جواهر مراد
از سخنهای رنگین است م زود بر نخل هوس نه باری ماند نه برگ ش لرزه
حسرت دهد گر اینچنین افشان ماس لرزه فاعل است و جنبانیدن شاخهای
درخت برای گرفتن میوه م رفته در طوفان غم اسباب نفس ش آری آری
س از اسباب نفس مراد صبر و طاقت است و از آه بی سامان آه بی اثر
مراد است م چشم پرخون کی پسند حیرت افتادی چنین ش گر نیفتادی نمی پسند
عید ما قربان ماس چشم پرخون که حسرت آنرا پسند نموده است معلوم میشود

عشق پنجه

آه بی سامان

که معشوق